



داستان ارز گمشده چه بود؟

سفید برفی و هفت بدترکیب!

مشتراکا سهم داشته باشیم. بدترکیب‌های مهربان گفتند خیالت راحت ای جادوگر پدر سوخته، همین روزها شما رو با هم رفیق می‌کنیم. پس به زودی سفیدبرفی و جادوگر با هم رفیق شدند و توانستند از این راه یک میلیارد یورو پول به جیب بزنند و تا سالیان سال در کنار هم به‌خوبی و خوشی زندگی کردند.

نتیجه اخلاقی: ما از این داستان نتیجه می‌گیریم که در زیبایی سفیدبرفی فقط شیربرنج تأثیر نداشته بلکه ژنتیک هم موثر بوده!



کارکاترست محمدحسین بناکاران

و آینه با صدایی رسا می‌گفت: تو، تو، تو! و جادوگر خریف می‌شد. یک روز که طبق معمول جادوگر رفت جلوی آینه تا از خفن بودن خود مطمئن شود، دید آینه با شرمندگی سرش را پایین انداخته و تو چشم جادوگر نگاه نمی‌کند. جادوگر که از این سکوت آینه عصبی شده بود، یکی خواباند بیخ گوش آینه که در نتیجه آن، گوش چپ آینه کر شد! آینه که به تهنه‌پته افتاده بود گفت: روم به دیوار جادوگر، ولی به دختر هست به‌نام سفیدبرفی، که اونم ارز جهان‌داری می‌گیره و تو بازار آزاد می‌فروشه. حتی از توام خفن‌تره و باز سرش را انداخت پایین و عرق شرم ریخت. جادوگر گفت: که اینطور؟! بعد آدرس خانه سفیدبرفی و هفت بدترکیب را گرفت و همچنین که به آنجا رسید دید پیچ یک آپارتمانی دارد که اگر بخوای سر بلند کنی بلندای آن را ببینی کلاه از سرت می‌افتد. بنابراین برای از بین بردن سفیدبرفی یک سیبی را آغشته به سم کرد و داد سفیدبرفی بخورد. غافل از این که آدمی که پیتزا و ساندویچ می‌خورد و هوای آلوده را نفس می‌کشد، هیچ سمی بهش کارساز نیست. سفید برفی سبب را خورد و آروغش رو هم زد و دوباره مشغول گرفتن ارز ۴۲۰۰ تومنی شد. جادوگر که تحمل دیدن چنین منظره‌ای را نداشت، رفت پیش هفت بدترکیب و گفت: ای بدترکیب‌های مهربان! بیایید بین من و سفیدبرفی میانجی شوید تا به‌جای رقابت با هم رفاقت کنیم و از این سفرهای که آقای جهان‌داری انداخته

روزی روزگاری در زمان‌های نه چندان قدیم یک دختری به دنیا آمد که به آفتاب می‌گفت: «تو دنیا که من دراومدم!» عینهو پنجه آفتاب. اما از بخت بد، این دختر سقش سیاه بود و بد یمن و بد قدم بود. به دنیا که آمد، مادرش سر زارت و پدرش هم که متوجه بدقدمی او شد، بردش داخل جنگل و همان‌جا رهایش کرد تا حیوانات بخورنش. اما از آنجایی که این دختر هنوز عمرش به دنیا باقی بود، به محض رها شدن در جنگل، توسط هفت بدترکیب مهربان دوست داشتی پیدا شد. (لازم به توضیح است که این هفت بدترکیب کارشان گشتن در جنگل و پیدا کردن دختران رها شده، پول‌های گمشده دولت، پیدا کردن قالبای ماشین و غیره بود و معمولاً هم، چیزهای گمشده را پیدا می‌کردند) قصه! دختر سق سیاه را یافتند و با خودش بردند و تیمار کردند و هر روز بهش شیر برنج دادند تا دختر بزرگ و بزرگ‌تر شد و بر اثر خوردن زیاد شیر برنج رنگ پوستش عین برف سفید شد. بنابراین معروف شد به سفیدبرفی!

اما بشنوید از جادوگر پدر سوخته‌ای که آن طرف‌تر بود و کارش هم این بود که به بهانه واردات، ارز ۴۲۰۰ تومنی می‌گرفت و در بازار آزاد می‌فروخت و ثروتی به هم زده بود و خلاصه گاوی بود برای خودش.

این جادوگر بدجنس یک آینه‌ای هم داشت که عادت داشت هر روز برود جلویش بایستد و بگوید: ای آینه سخنگو، نبال و بگو ببینم کی از همه خفن‌تره؟



تیمه‌هنکی طنزوراد



فتاح (رئیس بنیاد مستضعفان): اموال بنیاد را با زبان خوش بازگردانید!

کارکاترست ابوالفضل سلیمانی

فهیمة انوری

فرشته موسوی

گفت‌وگوی مریم رجوی با روح مسعودشون

به گور پدرت خندیدی!

مثل بادی که میان معده و دل چرخیدی! بوی گندی وسط خاطره‌ها پاشیدی! تو که سر کرده ما بودی و از ما خرتر، زیر این دلهره و دره‌دری، زایدی! یاد آن روز که لو رفت مکان تو بخیر! ناگهان هول شدی، سکنه زدی، پوکیدی! رفتی و طفل تو جا ماند، در آتش! چه قشنگ! تو به عنوان "پدر"، مستحق تمجیدی! وای مسعود! به یاد تو فقط خندیدیم تا پخیدند، تو با پاچه تر، گر خیدی! در فرانس، چقدر خوب، شبیه سگشان پک و یوز و سر و دم را به زمین مالیدی! پی یک دخمه به‌عنوان مقر، توی عراق به پر و پاچه صدام، عجب پیچیدی! تنت از دست که، در گور، فقط می‌لرزد؟ نکند زیر گل و لای، گلم، چایدی؟! گور و گم‌گشته‌ای و جای تو "قیصل" دارم تو عزیزدل من! خشک شدی، پوسیدی! شاد شد روح تو از کمپ تو در آلبانی شک ندارم تو هم از خنده به آن، ترکیدی! منم و لشکر "نجنون و پدرجان" هایت تو خودت رفتی و راحت شدی و مردیدی! از همان روز "کمین"، این کمر پیر، شکست نه فروغی، پس از آن، مانده و نه جاویدی! گفته بودی که سه روزه، وسط تهرانیم چقدر خوب، به گور پدرت خندیدی!

سارا رضایی

شه شوته!

هرچند خمار و خشته‌ای، خندان باش دنبال خیر کردن مشتاقان باش تحویل شه شوته‌ی مواد، ژود و شرع ای دوشت دگر غشه نخور رقصان باش!

فهیمة انوری

غاز چرانی!

بیکاری و نرخش شده از غم، قلیایی شاغل شده از لطف شما، فرد جوانی دیگر عقب شغل، نگرده همه جا را چون یافته شغل خفنی: "غاز چرانی"

حوصله داری!

از طرح امانی گله داری دریا خوب است از او فاصله داری دریا با آب وضو پُر بشوی حرفی نیست من در عجبم حوصله داری دریا

ارز دماغ!

یک عالمه ارز، برده از دولت قاق هنگام شمارشش، کم آورده بزاق این مساله اشم زده: با این پول، وارد شده بوتاکس و ژل و چسب دماغ!

فهیمة انوری

مرزهای آنلاینی جابه‌جا شد

ساقی آنلاین!

با توجه به توسعه روزافزون تاکسی‌های آنلاین، رستوران‌های آنلاین، ازدواج‌های آنلاین و بقیه چیزهای آنلاین، در این نوشتار به معرفی یک چیز آنلاین دیگر خواهیم پرداخت. امروز دیگر لازم نیست بساط سیخ و سنجاق را کف خانه رها کرده و از این ته مه‌های پارک به آن ته مه‌های پارک بروید. بلکه با نصب اپلیکیشن‌های ساقی آنلاین، ساقی، جنس موردنظر را در واحد و با بسته‌بندی منحصر به فرد تحویل می‌دهد. از خدمات دیگر این مجموعه همراهی ساقی، پای منقل است که با روشن کردن تیک ساقی پایه در قسمت تنظیمات، قادر به استفاده از این خدمات خواهید بود. بخش دیگر مربوط به قسمت ساقی لاین است. خدمات ساقی لاین زمانی فعال می‌شود که



کارکاترست سید محمد جواد طاهری

طاہرہ ابراہیم‌نژاد

خدمات جدید ساقی‌ها: تحویل مواد مخدر در محل با پیک رایگان!

فرما داراش موادت رسید!!!



کارکاترست محمدتہ چوبیاری

شاهرخ باہری

کاهش بیکاری با ظهور یک استعداد جدید در «قشر ندید»

تک‌چرخ بابی کار!

همین از آمار بیکارها خط خوردم. طبق اعلام دولت، فقط با همین روش و بدون تولید هیچ شغلی، آمار بیکاری از ۱۲ درصد تو بهار پارسال به ۱۰ درصد تو بهار امسال رسیده! حیاطی (داور): شما چند سالتہ؟ استعداد: من متولد هزار و سیصد و شصت و ... حیاطی: بقیه‌شودیکه نمی‌خواد بگی! عموخانی: من از مردم توی خونه ملتسانه خواش می‌کنم به هیچ وجه این کارها رو توی خونه انجام ندن! ایشون هم که می‌بینید ۲۰ ساله کارش بیکاریه که الان می‌تونه انقدر راحت این حرکت رو انجام بده! حیاطی: اگر اجازه بدین من چراغم رو سفید کنم و بعدش هم به دور امتحان کنم و ببینم سواریش چطوریه؟ یا اینکه تا حالا سوار آدم بیکار و بی‌انگیزه نشدم ولی فکر نمی‌کنم خیلی سخت باشه! _جیززززز_

با یک قسمت دیگر از سری برنامه‌های استعدادیابی «قشر ندید» در خدمت شمایم. این قشر علی‌رغم استعدادهایی که دارند دیده نمی‌شوند. با هم شاهد اجرای یکی از شرکت‌کنندگان هستیم. عموخانی (مجری): استعداد شما چیه؟ استعداد: با یک حرکت، آمار بیکاری رو کاهش می‌دم! عموخانی: مرد حساسی این همه مسوول با کلی دفتر و دستک توش زان... یعنی موفقیت کسب نکردن اونوقت شما یک نفری بیکاری رو کاهش دادی؟ استعداد: به لحظه صبر کنید. امممم اهوم... حله عموخانی (مجری): چی شد؟ استعداد: بله! من تا پارسال دنبال کار بودم، اما همین لحظه دیگه منصرف شدم و به خاطر

ضمیمه طنز راه راه کاری از نگاه طنز انقلاب اسلامی

راه‌راه

با ما تماس پیدا! سر دبیر: فروغ زال دبیر تحریریه: محسن انصاری نژاد دبیر سرویس شعر: زهرا فرقاتی دبیر سرویس کارتون: کامران باری دبیر فنی: مهدی نظری صفحه آر: حسین شهریاری مزرعه امامی



رایانامه: info@rahrahtanzir.ir سروش: tanzymir ای‌تا: tanzymir بله: tanzymir